

Editor's note



Mohammad Rasekh

Professor, Faculty of Law, Shahid Beheshti
University, Tehran, Iran
m-rasekh@sbu.ac.ir



The Iranian Constitutional Revolution was a unique phenomenon in the region. The background of this revolution must be sought in the country's long-standing structural problems and the intellectual and political developments of that time. Although certain rules and mechanisms of political and administrative reforms, i.e. those of the "regulatory system", were adopted from the Ottoman Empire, Iranians were attracted by the idea of constitutionalism. At the centre of this idea was the negation of despotism. If despotism represented arbitrary rule, constitutional thought sought to establish a law-based order. On the other hand, constitutionalism sought rights and freedoms for all members of society. A considerable number of intellectuals and clerics became aware of the ideas and discussions contained in the works of modern Europeans and the writings of Muslims such as Abd al-Rahman Kawakibi in "The Nature of Tyranny". They then drew on French and Belgian legal systems; consequently, the Constitutional Decree (24 July 1906) and then the Constitution (the same year) and its Amendment (the following year). Under the Amendment, the people of Iran were referred to as the "nation" for the first time and some "rights" were recognised for them. Also, in that text, the monarchy was defined as a divine trust that was delegated by the nation to the king. The separation of powers, the legislative authority of the National Council and the Senate, and national courts of justice were other after the Constitutional

Journal of Research and
Development in Public Law

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 3 | No. 5 | spring and summer
2026

(Editor's note)

jrpl.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jrpl.2026.737480

Revolution, not only did Iran not have a genuine evolving constitutional system, but for about two decades after that event, an absolute monarchical system was formed. New laws and institutions existed in the country, but the power relations and the way of governance had not been formed based on the constitutional system, and the rights of the people were not protected on that basis. Collective interests were also easily sacrificed to foreign powers. As a result, for example, an American-British Coup (18 August 1953) was the reaction to the national cause of oil industry nationalisation, which toppled the government of Dr. Mohammad Mossadegh; a coup that was undoubtedly one of the causes of the formation of the Islamic Revolution (12 February 1978). Nevertheless, despite all the said failures, it can be claimed that (historically speaking) elements of a new public law system were formed in the country and became the basis for subsequent growth and prosperity in this area. The articles in this issue of the journal also seek to demonstrate the role of constitutionalism in the formation of a new public law system and its development in the country in that era and in the following decades. Having said that, an important question arises here: why was a genuine constitutional system not formed in the country? The central point should be sought in the distinction between the philosophy of constitutionalism, on the one hand, and the legal system that provides this philosophy, on the other. The Iranians had correctly understood that the content and nature of governance should be directed away from arbitrariness, discrimination, and (in a word) oppression, towards a direction that would (while being effective) meet the requirements of justice. They had sensed these requirements in the philosophy of constitutionalism. However, in the words of the late Professor Hamid Enayat, the knowledge of those principles and that philosophy remained the missing link of the constitutional revolution in the country. The constitutionalists may have become familiar with some legal arrangements and rules and political and legal institutions consistent with the theory and philosophy of constitutionalism, but the essence of the idea remained neglected. It should be noted that two local issues were also neglected: accurate knowledge of the context of the country; and its public and political culture. Were they compatible with the constitutional beliefs and resulting institutions? Finally, to expand and deepen the role of the Constitutional Revolution in the development of public law in the country, it seems necessary to conduct research on the “constitutional philosophy”, on the one hand, and the “contextual requirements” of the growth of the constitutional legal and political system in Iran, on the other.



سخن سردبیر

استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
m-rasekh@sbu.ac.ir

محمد راسخ 



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق عمومی
پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۳ | شماره ۵ | بهار و تابستان ۱۴۰۵
(سخن سردبیر)

<https://jrpl.illrc.ac.ir>

DOI:
10.22034/jrpl.2026.737480

به‌جرات می‌توان گفت انقلاب مشروطه ایران در منطقه پدیداری منحصر بفرد بود. زمینه این انقلاب را باید در مشکلات دیرپای ساختاری کشور و تحولات فکری سیاسی آن زمان جست. شکست‌های مکرر در جنگ‌های ایران و روس و آشنایی با جهان جدید اروپایی حس عقب‌ماندگی را در پاره‌ای دولت‌مردان و دیوانسالاران و برخی طبقات و اصناف و ایلات و افراد کشور ایجاد کرد. این حس به واقعیتی اضافه می‌شد که عموم مردم و برخی نخبگان و علما به‌روشنی می‌دیدند و از آن رنج می‌بردند، یعنی واقعیت ظلم و تبعیض و بی‌عدالتی. آن حس و این واقعیت آرام آرام به شکل‌گیری افکار و خواسته‌ها و نیز تصمیم‌ها و اقداماتی در مناسبات قدرت و جامعه انجامید.

با آنکه در ابتدا برخی قواعد و سازوکارهای اصلاحات سیاسی و اداری، یعنی «تنظیمات»، از امپراطوری عثمانی الگوبرداری شد، ایرانیان به‌سرعت جذب ایده مشروطه‌خواهی یا مشروطیت شدند. در مرکز این ایده نفی استبداد قرار داشت، چرا که سخن اصلی در مشروطیت دایره مدار ضابطه و آزادی بود.

اگر استبداد تصمیم و اقدام دلبخواهی و رفتار خودسرانه در اداره امور عمومی را می‌نمایاند، فکر مشروطه در پی حاکم کردن ضابطه بر این امور بود. از دیگر سو، اگر نظام مطلقه استبدادی عملاً همه اعضای جامعه را رعیت می‌انگاشت و به بندگی می‌گرفت، عقاید مشروطیت در پی حقوق و آزادی‌ها و استیفای عدالت بود. شمار قابل‌ملاحظه‌ای از انتلکتوال‌ها و روحانیان از اندیشه و مباحث موجود در آثار جدید اروپائیان و نوشته‌های مسلمانانی همچون عبدالرحمن کواکبی در «طبایع الاستبداد» آگاهی پیدا کرده و اشتیاق پیگیری و اجرای چنین افکار و آرمان‌هایی در آنها شعله‌ور شد.

این فکر و اشتیاق نگاه ایرانیان را به سرعت به کشورهایی با سنت حقوق نوشته، مانند فرانسه و بلژیک، جلب کرد و، درنهایت، به امضای فرمان مشروطه (۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ه.ش.) و سپس تصویب قانون اساسی (همان سال) و متمم این قانون (سال بعد) و تبعاً تشکیل مجلس شورا و شکل‌گیری نهادهای حکومتی و اداری کشور به سیاق نظام‌های مشروطه اروپایی انجامید. مهم آنکه، در متمم قانون اساسی مشروطه، برای نخستین بار از مردم ایران زیر عنوان «ملت» نام برده و «حق»‌هایی برای آنان به رسمیت شناخته شد. همچنین، سلطنت، در آن متن، ودیعه‌ای الهی تعریف شد که از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض می‌شد. تفکیک قوا، صلاحیت قانونگذاری مجالس شورای ملی و سنا (با توشیح و دستور اجرای پادشاه) و نیز تشکیل محاکم متحدالشکل عدلیه از دیگر دستاوردهای این انقلاب به شمار می‌رفتند.

تحولات «رسمی» پیش‌گفته بسیار بزرگ و چشم‌گیر می‌نمودند. با این حال، پس از انقلاب مشروطه، نه تنها ایران واجد یک نظام مشروطه تطوریابنده اصیل نشد که طی حدود دو دهه، پس از آن واقعه، نظام سلطنت مطلقه استبدادی بر مقدرات کشور حاکم شد. قوانین و نهادهای جدید در کشور وجود داشتند، اما مناسبات قدرت و شیوه حکمرانی بر اساس نظام مشروطه شکل نگرفته بودند و حقوق مردم بر آن اساس تأمین و حفظ نمی‌شدند. منافع جمعی نیز در مقابل عوامل و قدرت‌های خارجی به‌آسانی فدا شدند. در نتیجه، برای نمونه، تشخیص و خواست جمعی از اعضای مجلس شورای ملی و نیروهای ملی و دینی

برای ملی کردن صنعت نفت و تصاحب و استفاده از این منبع طبیعی برای رفاه ملت، در نهایت، به کودتای آمریکایی انگلیسی (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) علیه دولت دکتر محمد مصدق و سرنگونی آن دولت ملی ختم شد؛ کودتایی که بی گمان یکی از علل شکل گیری انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) حدود ربع قرن پس از آن واقعه در کشور بود.

به رغم ناکامی عمده در ایجاد و حفظ یک نظام مشروطه متناسب با زیست بوم در کشور و حاکم شدن نظام پادشاهی مطلقه به نام مشروطیت، می توان به جرأت ادعا کرد که (در افقی تاریخی) عناصری از نظام حقوق عمومی جدید در کشور شکل گرفتند و زمینه رشد و شکوفایی بعدی در این قلمرو شدند. مقالات این شماره از مجله نیز در پی نشان دادن نقش مشروطه در شکل گیری نظام جدید حقوق عمومی و توسعه آن در کشور در آن عصر و در دهه های بعدی هستند. خوانندگان محترم را به مطالعه دقیق هر یک از پژوهش های ارزشمند منتشر شده در اینجا دعوت می کنم و داوری و اندیشه ورزی بیشتر را به ایشان وامی گذارم.

پرسش مهمی که باید در تحقیقات دانشگاهی در باب ورود مشروطیت به کشور و نظام های سیاسی حقوقی پس از آن در انداخت آن است که چرا نظام مشروطه اصیل در کشور شکل نگرفت؟ نکته محوری را باید در تفکیک میان فلسفه مشروطیت یا مشروطه خواهی، در یک سو، و نظام حقوقی تأمین کننده این فلسفه، در دیگر سو، جست. ایرانیان به درستی دریافته بودند که محتوا و ماهیت حکمرانی را باید از خودرأیی و تبعیض و (در یک کلمه) ظلم به سمت و سویی سوق بدهند که (ضمن کارآمدی) اقتضائات عدالت را برآورده کند. این اقتضائات را در فلسفه مشروطه خواهی استشمام کرده بودند. اما، صد حیف که به تعبیر مرحود استاد حمید عنایت شناخت آن مبانی و آن فلسفه حلقه مفقوده انقلاب مشروطه در کشور باقی ماند.

ممکن است مشروطه خواهان در برخی تمهیدات و قواعد حقوقی و نهادهای سیاسی حقوقی هم خوان با نظریه و فلسفه مشروطه آشنا شدند، ولی اصل فکر و ایده

مغفول باقی ماند. تصور بر این رفت که سرّ نظام بالنده مشروطه که در برخی کشورهای اروپائی مشاهده شده بود در «یک کلمه» (به تعبیر میرزا یوسف خان مستشار الدوله)، یعنی قانون، نهفته بود. غافل از آنکه هر «قاعده» ای را نمی‌شد «قانون مشروطه» انگاشت. افزون بر این، قانون مشروطه تجلی فلسفه مشروطه بود و بر آن مبتنی، نه خود فکر و ایده مشروطه. در فلسفه و نظریه مشروطه باید به پرسش‌هایی در باب «لزوم قدرت مقیّد»، «جایگاه شهروندی»، «حق و آزادی»، دیگر «اقتضائات» مقام شهروندی، «منافع جمعی» در بافت و زمینه قدرت مقیّد و جامعه شهروندان، «نسبت دین و مذهب و ایدئولوژی با قدرت سیاسی»، و «اصالت تکثر و لزوم حفظ آن» پاسخ مقنع داده می‌شد.

از دیگر سو، دو امر بومی نیز مغفول ماندند. یکم، شناخت دقیق و داوری موشکافانه در باب بافت و زمینه (تاریخی اجتماعی) کشور بود. آیا تجلی حقوقی مشروطه قابل ریشه‌گرفتن و اجراء در آن ساختار و مناسبات (در آن بافت و زمینه) بود؟ دوم، آیا فرهنگ عمومی و سیاسی با باورها و نگرش‌های پشتیبان نظام حقوقی مشروطه سازگار بود؟ به دیگر سخن، فرهنگ عمومی و سیاسی ایران قدرت پذیرش و هضم چنان باورها و نگرش‌ها و نظام حقوقی برآمده از آنها را داشت؟ خلاصه آنکه، آیا آن ساختار و فرهنگ متناسب با مشروطه وجود داشت که به تعبیر رؤیای نظام مشروطه در میان ایرانیان کمک کند؟

بدین سان، برای گسترش و عمق بخشیدن به نقش انقلاب مشروطه در توسعه حقوق عمومی کشور، به نظر می‌رسد لازم باشد پژوهش‌هایی پیرامون «فلسفه مشروطه»، در یک سو، و «لوازم زمینه‌ای» (ساختار و فرهنگ) رشد نظام حقوقی سیاسی مشروطه در ایران، در دیگر سو، شکل بگیرند. حقوق عمومی معاصر بدون تمرکز بر دو محور پژوهشی یادشده در دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی گامی به جلو بر نخواهد داشت.